

تاریخ وصول: ۸۶/۶/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۶/۹/۱۱

ماکیاولیسم و مشابهت‌های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه با آن

خدیدجه اطمینان* / علی اصغر حلبی**

مطرح می‌کند که در سایه رعایت آن اصول می‌توان به حاکمیتی توانمند و پایدار دست یافت. او معتقد است که پادشاه لازم است چون روباه مکار و حیله‌گر باشد تا بتواند دام دشمنان را بشناسد و خود را از آن خلاصی دهد. نیز باید چون شیر سنگدل و قوی باشد و گرگ‌صفت‌ها را از خود براند. و برای تحقق این هدف والا - رسیدن به پادشاهی و قدرت - می‌تواند مصلحت‌اندیشی کند و حقایق زیادی را قربانی نماید. ماکیاولیسم معتقد است که دین (= کلیسا) نقشی در افزایش اعتبار سیاسی ندارد و از همین جا مقدمات جدایی دین از سیاست شکل می‌گیرد. در باب اول کلیله و دمنه (شیر و گاو)، دمنه روان‌شناسی زیرک و مکار است که برای ارضای

چکیده: در این پژوهش هدف ماکیاولیسم و روش سیاسی آن مطرح می‌شود. هدف نهایی ماکیاولیسم، رسیدن به قدرت و حفظ و تداوم آن و روش سیاسی ماکیاولیسم، دست یافتن به اهداف سیاسی به هر طریق ممکن است. بنابراین قول معروف که هدف، وسیله را توجیه می‌کند، در راه دستیابی به قدرت حاکمه به راحتی می‌توان ارزش‌های اخلاقی را نادیده انگاشت. اندیشه‌های سیاسی ماکیاولیسم پسندیده نیست، لیکن همین اندیشه‌ها موجب پیدایش ناسیونالیسم و سکولاریسم، یعنی «جدایی دین از سیاست»، شده‌است و از این نظر حق بزرگی به گردن فلسفه سیاسی غرب دارد.

کلیدواژه: ماکیاولیسم، کلیله و دمنه، سیاست، اخلاق، نیرنگ و تزویر، قدرت، دین.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور.

** استاد ادبیات فارسی و کلام اسلامی.

نشانی اینترنتی: etminan2803@yahoo.com

مقدمه

کتاب شهریار ماکیاولی با صراحت تمام اصولی را

دهند. اما این اصطلاح در زبان سیاسی رفته‌رفته همه‌گیر شد و معنای فریب‌کاری و نیرنگ‌بازی و پای‌بند نبودن به هیچ‌گونه اصل اخلاقی در زندگی سیاسی به خود گرفت. بنیاد این برداشت رهنمودهایی است که ماکیاولی در کتاب شه‌ریار (ص ۹) به کسانی می‌دهد که جویای قدرت‌اند.

سیاست و اخلاق

در اینجا روی سخن ماکیاولی بیشتر با شه‌ریاران و فرمانروایان سیاسی است نه توده مردم؛ یعنی او فقط رهبران سیاسی را از الزام همیشگی رعایت قوانین اخلاقی معاف می‌داند و به آنان اندرز می‌دهد که برای حفظ مصلحت خود و کشورشان این قواعد را زیر پا بگذارند ولی ارج و فایده اخلاقیات را برای عموم انکار نمی‌کند.

به سخن دیگر، او عقیده دارد که فرمانروایان و فرمانبرداران تابع نظام اخلاقی واحدی نباید باشند و در توجیه آن چند دلیل می‌آورد: یکی آن که مصلحت شه‌ریار یا رئیس جمهور با مصلحت کشورش یکی است؛ دلیل دیگر ماکیاولی در معاف داشتن فرمانروایان از قواعد اخلاقی، اعتقاد او به جدایی اخلاق از سیاست است. ارسطو، چنان‌که می‌دانیم، سیاست را به عنوان رشته‌ای از معارف بشری از اخلاق جدا کرد و ماکیاولی را از این حیث صرفاً باید دنباله‌رو ارسطو شمرد. ولی ماکیاولی پا را از ارسطو فراتر گذاشته و کوشیده‌است تا نشان دهد که نه فقط از لحاظ عملی و نظری بلکه از لحاظ علمی و عینی نیز سیاست را باید از اخلاق جدا و بلکه با آن معارض دانست. (عنایت، ۱۵۲ و ۱۵۳)

حسن جاه‌طلبی خود هر جنایتی را انجام می‌دهد. گربه روزه‌دار در مرزبان‌نامه نیز زاهد‌نمایی ماکیاولیست است که با استفاده از ریاکاری و سفسطه، اعتماد کسانی را که به دادخواهی نزد او آمده‌اند جلب می‌کند و در یک چشم به هم زدن رعیت بی‌پناه (کبک انجیر و خرگوش) را نابود می‌کند.

ماکیاولیسم^۱

ماکیاولیسم، نظریه سیاسی که به نام نیکولو ماکیاولی، سیاستمدار و متفکر ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) معروف است. بنیاد ماکیاولیسم، بحث درباره روش و هدف در سیاست است. ماکیاولی، هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند. و بنابراین آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند و، در نتیجه، به کار بردن هر وسیله را در سیاست برای رسیدن به هدف مجاز می‌داند. (علیزاده، ۱۳۷۷: ۱۷۶)

نظریات ماکیاولی، نخستین بار در کتاب شه‌ریار مطرح شد. او در فصل هجدهم این کتاب، که در حقیقت عصاره ماکیاولیسم را در بر دارد، می‌نویسد: [شه‌ریار] می‌باید هم شیوه روباه را بیاموزد، هم شیوه شیر را؛ زیرا شیر از دام‌ها نمی‌تواند گریخت و روباه می‌باید بود و دام‌ها را شناخت و شیر می‌باید بود و گرگ‌ها را رماند. بنابراین، فرمانروای زیرک نمی‌باید پای‌بند پیمان خویش باشد. [بویژه] هنگامی که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پای‌بندی به آن در میان نیست. (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۱۰۷)

در میان اصطلاحات سیاسی واژه «ماکیاولیسم» پسندیده نیست، بلکه منفور است. این اصطلاح را نخستین بار فرانسویان ساختند تا بیزاری خود را از کاترین دو مدیسی (به ایتالیایی: کاترینا دو مدیچی)، شهبانوی فرانسه، که از خاندان ایتالیایی مدیچی بود، و نیز از هر آنچه رنگ و آنگ ایتالیایی داشت نشان

1. Machiavellism

ماکیاولی و اندیشه‌های نو در سیاست

به نظر ماکیاولی دین کامل آن است که بیشتر نیرویی اجتماعی باشد تا روحانی و برای این منظور، باید اقناع را با اجبار و معنویت را با قدرت نظامی بیامیزد. ایراد او به کلیسای کاتولیک همین بود که نه ایتالیا را به رستگاری و صفای اخلاقی رهبری کرده و نه بر اعتبار سیاسی آن افزوده‌است. او چون پی برده بود که به کشیشان امیدی نتوان داشت افزایش قدرت نظامی و سیاسی، خاصه تشکیل ارتش نیرومند ملی را، راه نجات ایتالیا می‌دانست. همین‌گونه نظرات و احساسات بود که در مغرب زمین پیش‌درآمد جنبش جدایی دین از سیاست شد و دنباله‌اش را گالیله در علوم و آدام اسمیت در اقتصاد گرفت و از آن مهم‌تر، بعدها ماکیاولی را به نام یکی از پیشروان فکر ناسیونالیسم به صف فیلسوفان بزرگ سیاسی غرب راه داد. (همو، ۱۶۴)

خواه با ماکیاولی موافق باشیم یا نباشیم، او به سبب سهمی که در تکوین دو نظریه ناسیونالیسم و جدایی دین از سیاست^۲ ادا کرده‌است به گردن فلسفه سیاسی غرب حق بزرگی دارد. اروپاییان همه ملاحظات ناشی از این دو نظریه را گاه به عنوان *Raison d'etat* خلاصه می‌کنند که معنای لفظی آن حکمت حکومت و مقصود از آن مصلحت دولت است و معمولاً دولت‌ها در نقض اصول انسانی و قواعد اخلاقی در زندگی ملی یا بین‌المللی به آن استناد می‌کنند؛ یعنی این حق را برای خود قایل‌اند که هر گاه مصالح عالیّه کشورشان اقتضاء کند، حقوق طبیعی و مسلم افراد را زیر پا گذارند و آزادی عقیده و بیان، قلم و انجمن را از ایشان بگیرند و در تدبیر کارهای مملکتی احساسات عامه یا معتقدات دینی را محترم ندارند و هر جا که بتوانند تعهدات بین‌المللی را نقض کنند.

آیا ماکیاولی باطناً چنین اعتقادی داشته‌است؟ آنچه از نوشته‌های دیگر او به دست می‌آید خلاف این است؛ زیرا در کتاب دیگر او که گفتارها^۳ نام دارد علناً نظام پادشاهی را نمی‌پسندد و جمهوریت یا حکومت مردم را بر فرمانروایی پادشاهان و شهزادگان ترجیح می‌دهد.

ماکیاولی (۱۳۷۷: ۵۸) می‌گوید: «مردم تفوق دارند و بیشتر از شهزادگان احتیاط و سرعت عمل و داوری درست دارند.» نیز حکومت سلطنتی مطلق حکومت مطلوب او نبوده‌است، و جمهوری آزادی که مفهوم آن را از نمونه جمهوری رومی برگرفته بود، برتر از سلطنت مطلقه شمرده‌است. «اگر قانون مشروطه روی کار بیاید و مردم در کنار حکومت شرکت یابند، حکومت ثبات بیشتری خواهد داشت تا اینکه به وسیله شهزادگان مطلق‌العنان و از طریق موروثی اداره گردد.» «خیر عمومی، که بنا بر عقیده ماکیاولی، با افزایش قدرت و گسترش امپراطوری، شامل حفظ مردم و آزادی‌های مردم می‌گردد، جز در حکومت جمهوری در جایی دیگر جامه عمل نمی‌پوشد، ولی سلطان مطلق تنها منافع خصوصی خود را دنبال می‌کند.» (همو، ۵۹ و ۶۰) حال باید دید که چرا ماکیاولی یک‌جا سلطان مطلق و پادشاه خودکامه را ستوده و همه کاری را در کسب قدرت برای او جایز شمرده، ولی در جای دیگر دم از حکومت جمهوری و درایت و خردمندی توده مردم زده‌است.

آنچه از تاریخ زندگانی او برمی‌آید این است که وی کتاب شهزاده را برای گرفتن شغلی و لقمه‌ای یعنی نان تصنیف کرده‌است. اما در درون خود به این اصل معتقد بوده‌است که توده مردم اشتباه نکرده

2. Secularism

3. Discourses

«اگر بهتر نگریسته شود خبث عقیدت او در طلعت کریه و صورت نازیبایش مشاهدت افتد، که تفاوت میان ملاحظت دوستان و نظرات دشمنان ظاهر است و پوشانیدن آن بر اهل تمیز متعذر... و علامت کژی باطن او آن است که متلون و متغیر پیش آید و چپ و راست می‌نگرد و پس و پیش سره می‌کند، جنگ را می‌سیجد.» (همو، ۹۹)

در باب دوم (= باز جُست کار دمنه)، دمنه محاکمه می‌شود. او با توسل به قدرت سخنوری و فن بیان و تملق و چاپلوسی (= سیاست ماکیاولیستی) مخاطبان خود را در جلسات دادگاه به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و با ریاکاری و سفسطه‌گری عمل کرد خود را شایسته و بجا جلوه می‌دهد:

«دمنه گفت: کدام حاکم راست‌کارتر و منصف‌تر از کمال عقل و عدل ملک‌ست؟ هر مثال که دهد نه روزگار را بدان محل اعتراض تواند بود و نه چرخ را مجال مراجعت.» (همو، ۱۳۴)

«و اگر من خود را جرمی شناسمی در تدارک غلوه التماس ننمایم. لکن واثقم بدین تفحص که مزید اخلاص من ظاهر گردد.» (همو، ۳۵)

دمنه همچون وکیلی زبردست در دفاع از خود، هنرنمایی می‌کند و خواننده شگفت‌زده می‌شود که او تا چه اندازه ریاکاری و نیرنگ‌بازی (= سیاست ماکیاولیستی) را به نمایش می‌گذارد. او قادر است همه حاضران حتی شیر (سلطان) را تحت تأثیر قرار دهد.

«و ملک می‌داند و حاضران هم گواهی دریغ ندارند که میان من و گاو هیچ چیز از اسباب منازعت... و عداوت قدیم،... که آن را غایلتی صورت شود، نبود... و بسیار کس از اهل غش و خیانت و تهمت و عداوت از من ترسان شده‌اند و هر آینه به مطابقت در خون من سعی خواهند کرد و به موافقت در من خروشدند...» (همو، ۱۳۳)

و نمی‌کنند. بلکه یک تن هر اندازه خردمند و مردم دوست باشد در اشتباه می‌افتد و راه نادرست می‌رود و سرانجام از ستمگری و درازدستی نسبت به مردم سر باز نمی‌زند.

پس برای او نیز این نان پاره بلایی بزرگ بوده‌است. در کتاب *شهنزاده* او، آینه تمام‌نمایی از پریشانی احوال مردم و بی‌ثباتی ایتالیا را می‌توان یافت. (حلی، ۱۳۸۴: ۱۶۵ و ۱۶۶)

دمنه روان‌شناس و ماکیاولیست کلیلهدمنه

دمنه شغالی زیرک است که در باب اول (= شیر و گاو) موجبات آشنایی شنزبه (گاو) را با شیر (سلطان) فراهم می‌کند. گاو از مقربان درگاه می‌شود. دمنه که حسادت و جاه‌طلبی وجودش را احاطه کرده، توطئه می‌کند و موجبات هلاکت شنزبه را فراهم می‌نماید.

ماکیاولیست هشیار و زیرک ما (دمنه) روان‌شناس زبردستی است. با زیر و بم روح و روان شیر (سلطان) آشناست.

بر روی کلیدی‌ترین دل‌نگرانی سلطان که از دست دادن مقام سلطنت است، دست می‌گذارد و به سلطان (شیر) می‌گوید که: شنزبه با گروهی همدست شده تا حکومت را از چنگ سلطان برآید: «شیر گفت: من کاره شده‌ام مجاورت گاو را. کسی به نزدیک او فرستم و این حال با او بگویم و اجازت کنم تا هر کجا خواهد برود.» (منشی، ۱۳۸۱: ۹۸)

سلطان بدبین شده و قصد دارد شنزبه را از خود دور کند. ولی این مجازات اندک، دمنه را راضی نمی‌کند. او در آخرین دسیسه ماکیاولیستی خود، از حربه‌ای غیر منطقی و تقریباً خرافی استفاده می‌کند تا بتواند روح و روان شیر را آماده انتقام کند.

این حربه، علم قیافه‌شناسی امروز (فیزیونومی) است که از دیرباز در فرهنگ‌ها بوده و هست:

و از آن روز به بعد، مار پیر مرکب پادشاه غوکان شد و هر روز دو غوک به عنوان جیره روزانه نوش جان می‌کرد. این گونه بود که مار (ماکیاولیست پیر) توانست با سیاست خاص خود باقی عمر را به راحتی سپری کند.

نتیجه این سیاست ماکیاولیستی از زبان نصرالله منشی: «و از اینجا گفته‌اند «خرد به که مردی» که یک کس اگرچه توانا و دلیر باشد و در روی مصافی رود ده تن را، یا غایت آن بیست را، بیش نتواند زد، اما مرد با غور دانا به یک فکرت [= سیاست ماکیاولیستی] ملکی پریشان گرداند و لشگری گران و ولایتی آبادان را در هم زند و زیر و زیر کند.» (همو، ۲۳۳)

زاغ و گرگ و شگال و شیر و شتر

در این داستان، زاغ و گرگ و شغال در خدمت شیر (سلطان) هستند. شتر نیز به جمع نزدیکان شیر می‌پیوندد در حالی که امان‌نامه‌ای از جانب سلطان به او مصونیت بخشیده‌است.

اطرافیان شیر (درباریان) برای رسیدن به مقاصد سودجویانه خویش، شتر ساده‌دل و بی‌گناه را قربانی می‌کنند.

ابتدا زاغ، همچون دمنه، با چاپلوسی و توجیحات حيله‌گرانه وارد میدان می‌شود. شگال در این داستان برخلاف دمنه با کشته شدن شتر موافق نیست. ولی شاید از گرسنگی یا شاید از ضعف بنیان اخلاقی به این کار ناپسند رضایت می‌دهد.

«شگال گفت: ... و هر که ملک را بر غدر تحریض نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند، یاران و دوستان را در منجیق بلا نهاده باشد و آفت را به کمند سوی خود کشیده.» (همو، ۱۵۷)

پس از موافقت شگال، حال نوبت شیر (سلطان) است. در نظام ماکیاولیستی، اهمیت مصالح سلطان تا

دمنه، به عنوان یک روان‌شناس ماکیاولیست، فردی است هشیار، جاه‌طلب، مغرور به زیرکی خود که برای تأمین و حفظ منافع خود حاضر به انجام هر خیانت و جنایتی است. حسادت شدید، چشم خرد او را کور کرده، قدرت دیدن هیچ هنر و فضیلتی را (نزد دیگران) ندارد.

او در راه رسیدن به اهداف خود، حاضر است دیگران را نردبان ترقی خویش قرار دهد. ریاکاری، سفسطه‌بازی، تنگ‌نظری، فریفتن انسان‌ها از مسائل زیربنایی اندیشه ماکیاولیسم است. ماحصل اندیشه‌های ماکیاولیستی از زبان دمنه:

«... مرد خردمند چرب‌زبان [ماکیاولیست] اگر خواهد حقی را در لباس باطن بیرون آرد و باطنی را در معرض حق فرا نماید ... و نقاش چابک قلم صورت‌ها پردازد که در نظر انگیخته نماید و مسطح باشد، و مسطح نماید و انگیخته باشد.» (همو، ۶۶)

مار پیر و ملک غوکان

مار پیری از شدت ضعف و ناتوانی از شکار بازماند. با خود اندیشید که دیگر نمی‌توان جوانی را بازآورد. پس زمان آن رسیده که تدبیری در پیش گیرد و از تجربه ایام برای باقی عمر بهره‌ای بگیرد.

بدین جهت با زیرکی و حيله‌گری (= سیاست ماکیاولیستی) کنار برکه نشست و وانمود کرد که بسیار غمگین است. سرانجام غوکی ماجرا را از او پرسید. مار گفت که به نفرین زاهدی که فرزندش را به کام مرگ فرستاده‌است، بیمار گشته و دیگر قادر به شکار غوک نیست. مگر این که به خدمت فرمانروای غوکان درآید و مرکب او شود و فرمانروا از راه صدقه چیزی به او انفاق کند.

غوک ماجرا را برای پادشاه غوکان بازگو کرد. آنها از این سعادت و اقبال پیش‌آمده، استقبال کردند

هلاکت می‌رساند. توصیف این شخصیت نیرنگ‌باز از زبان «کبک انجیر» - یکی از قربانیان او :

«کبک انجیر گفت که: در این نزدیکی بر لب آب گربه‌ای است متعبد، روز روزه دارد و شب نماز کند. هرگز خونی نریزد و ایزای حیوانی جایز نشمرد، و افطار او بر آب و گیاه مقصور می‌باشد. قاضی ازو عادل‌تر نخواهیم یافت. نزدیک او رویم تا کار ما فصل کند ...» (همو، ۲۰۶)

جمله آخر در عبارت فوق گواهی بر این مطلب دارد که گربه زاهدنما در جایگاه قاضی است. و به هنگام مراجعه طرفین دعوی، تظاهر او به اعمال عامه‌پسند - غرق شدن در نماز و عبادت الهی - بسیار جذاب و فریب‌دهنده است.

«زاغ گفت: ... من برای نظاره بر اثر ایشان برفتم تا گربه روزه‌دار را ببینم و انصاف او در این حکم مشاهدت کنم. چندان‌که صائم‌الدهر چشم بریشان فکند بر دو پای راست بایستاد و روی به محراب آورد. خرگوش نیک از آن شگفت نمود و توقف کردند تا از نماز فارغ شد.»

سخنان او در جایگاه قاضی عادل نزد قربانیان ساده‌دل و غافل:

«گربه روزه‌دار گفت: [... صاحب حق را مظفر باید شمرد اگر چه حکم به خلاف هوای او نفاذ یابد و طالب باطل را مخدول پنداشت اگر چه حکم بر وفق مراد او رود. ان الباطل کان زهوقاً ...]» (همو، ۲۰۷)

و در پایان، حاصل فریب و نیرنگ او، جمله ناگهانی و مرگبار اوست به طرفین دعوی.

«گربه روزه‌دار» [... به یک حمله هر دو را بگرفت و بکشت. نتیجه زهد و اثر صلاح روزه‌دار، چون دخله خبیث و طبع مکار داشت بر این جمله ظاهر گشت.]» (همو، ۲۰۸)

علی‌اصغر حلبی در *زاکانی‌نامه* (۱۳۸۴: ۳۳۲ و ۳۳۳)،

بدان جاست که می‌تواند «امان» ضمانت‌نامه‌ای را که پادشاه به یکی از نخبگان داده، زیر پا بگذارد.

[شیر گفت] ...: «اشتر را امان داده‌ام، به چه تأویل جفا جایز شمرم؟ زاغ گفت:

بدین مقدمه وقوف دارم لکن حکما گویند که: یک نفس را فدای اهل بیتی باید کرد و اهل بیتی را فدای قبیله‌ای و قبیله‌ای را فدای اهل شهری و اهل شهری را فدای ذات ملک اگر در خطری باشد ...» (همو، ۱۰۸)

در واقع، سیاست ماکیاولیستی زاغ این‌گونه است که او به شیر (سلطان) اطمینان می‌دهد که نه تنها نمی‌گذارد در نظر دیگران گناهکار جلوه کند، بلکه با عوام‌فریبی عمل او (سلطان) را درست و پسندیده نشان می‌دهد. و همین سیاست شیر را متقاعد می‌کند که پیمان‌شکنی اشکالی ندارد زیرا در شرایط کنونی کشتن شدن شتر صلاح و خیر سلطان و یارانش را بر دارد.

«زاغ گفت: [و عهد را هم مخرجی توان یافت چنان‌که جانب ملک از وصمت غدر منزّه ماند و حالی ذات او از مشقت فاقه و مخافت بوار مسلم ماند. شیر سر در پیش افکند. زاغ باز رفت و یاران را گفت: لختی تندی و سرکشی کرد. آخر رام شد و به دست آمد.]»

حکایت کبک انجیر و خرگوش و گربه روزه‌دار

زاهدنمای عوام فریب در حکایت «کبک انجیر و خرگوش و گربه روزه‌دار» از کلیله‌و‌دمنه، مصداقی است از اندیشه‌های سیاسی ماکیاولیستی.

گربه روزه‌دار در کلیله‌و‌دمنه در حقیقت فردی زاهدگونه است که به دروغ خود را اهل عبادت و قناعت نشان می‌دهد. و با این ترفند حیوانات (مردم) ساده و پاک را به دام حيله‌های خود کشانده و به

اگر نیک بکشند بگذارم، یعنی بسطت دل و کمال حلم من تا این حد است که با همه اهل عالم بدانم زیست و بتوانم ساخت، و هیچ کس رشته من در نتواند یافت. لاجرم در چنان روزگاری که جماعتی انبوه از کبار صحابه رضی الله عنهم در حیات بودند امارت اُمت در ضبط آورد و ملک روی زمین او را مسلم گشت.»

شگال خر سوار - باب اول مرزبان نامه

شگالی هر روز به باغی که در کنار لانه اوست، دستبرد می زند. باغبان که از او به تنگ آمده، با ضربه چوب او را زخمی و مجروح می کند. شگال که مرگ را نزدیک می بیند خود را به مردن می زند. باغبان او را از باغ بیرون می اندازد. شگال ناتوان نزد گرگی که با او دوستی دیرینه دارد، می رود. و به او می گوید:

شوق دیدار تو مرا بدین جا کشانیده. او با تملق و چاپلوسی و سخنان فریبنده ماکیاولیستی، گرگ را بر سر مهر می آورد و با خود همراه می کند.

گرگ در فکر تهیه طعامی برای اوست. شگال می گوید: خری را در این حوالی می شناسم. می روم تا او را بفریسم و بدین جا آورم. شگال با ترفندی حيله گرانه (= ماکیاولیستی) نزد خر می رود و او را به طمع زندگی آسوده در چراگاهی سبز و خرم می فریبد؛ در حالی که بر پشت خر سوار است به سوی آن بیشه حرکت می کند.

وقتی به مرغزار نزدیک می شوند، خر، گرگ را می بیند و درمی یابد که به پای خود به قتل گاه آمده، تصمیم می گیرد با طرح نقشه ای خود را از هلاکت و نابودی نجات دهد. خطاب به شگال می گوید:

من پندنامه ای از پدر دارم که باید همواره همراه من باشد، زیرا «... بی آن خواب های پریشان و خیال های فاسد بینم...» (روایینی، ۱۳۷۰: ۸۷)

استدراک جالبی را مطرح کرده است بدین عبارات که، عبید زاکانی داستان موش و گربه خود را با مطالعه باب گربه زاهد در کلیله و دمنه نصرالله منشی و در نظر داشتن وضع شیخ ابواسحاق اینجو و سلطان محمد مظفری سروده است. همچنین اظهار می دارد که، شعر معروف خواجه حافظ شیرازی ظاهراً مربوط به این حکایت است آنجا که می گوید:

ای کبک خوش خرام کجا می روی؟ بایست
غره مشو که گربه زاهد نماز کرد

و در این بیت گربه زاهد اضافه تشبیهی است نه اضافه ملکی. چنان که برخی گمان برده اند و آن را به عماد کرمانی فقیه و شاعر و گربه او تطبیق داده اند.

باب پادشاه و برهمنان

در ابتدای این باب، نصرالله منشی ضمن توصیف حلم و نتایج ثمربخش آن، سخنانی از معاویه نقل می کند که دقیقاً بیان کننده نقطه نظرات سیاست ماکیاولیستی است.

او (معاویه) زیرکانه عقاید، باورها، حرکات سیاسی مردم تحت سلطه اش را درباره حکومت (خلافت) زیر نظر دارد.

به همین جهت در میان صحابه بزرگ پیامبر - که مورد تأیید مردم مسلمان اند - در سایه ترفندهای ماکیاولیستی، رقیبان را به راحتی کنار می زند و با قدرت به حکومت (خلافت) می رسد.

از زبان نصرالله منشی (۳۴۷ و ۳۴۸):

«در سخنان معاویه آورده اند که: لَوْ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ النَّاسِ شَعْرَةٌ مَا قَطَعُوهَا لَأَنْتَهُمْ إِذَا أَرَسَلُو جَذَبْتُهَا وَ إِنِ جَذَبُوهَا أَرَسَلْتُهَا، معنی چنین باشد که:

اگر میان من و مردمان یک موستی در مجادبت هرگز نتوانندی گسست، که اگر ایشان بگذارند بکشم

ماکیاولیستی) به او گفت: چرا از من می‌گریزی؟ مگر نشینده‌ای که پادشاه زمان فرمان داده، هیچ جانوری حق ایدای دیگری را ندارد؟!

خروس آگاه بدون توجه به کید روباه، راه آبادی را می‌نگریست. روباه پرسید، به چه می‌نگری؟

او گفت: به حیوانی که از دشت می‌آید، جثه‌اش به اندازه گریز است، دم و گوش‌های بزرگ دارد و سریعتر از رعد می‌تازد. روباه بیمناک شد و در پی فرار بود.

خروس به این ماکیاولیست ناکام (روباه) گفت: چرا هراسانی؟ مگر خود نگفتی که منادی پادشاه ندای عدل در داده‌است که کسی به دیگری ظلم نکند. روباه مکر دیگری به کار گرفت و گفت که ممکن است که این سگ آن را نشینده باشد. پس از آنجا گریخت و به سوراخی رفت:

«خروس گفت: پس نه تو می‌گویی که منادی از عدل پادشاه ندا در دادست در جهان که کس را بر کس عدوان و تغلب نرسد ... روباه گفت: بلی، اما امکان دارد که این سگ این منادی نشینده باشد ... از آنجا بگریخت و به سوراخی فرو شد.» (همو، ۴۴۸)

ورائینی با توجه به شرایط زمانی و مکانی خود می‌خواهد بگوید که، بازیهای سیاسی هر چند حيله‌گرانه و ماکیاولیستی باشد، بر موجودات زیرک کارگر نیست.

حکایت ماهی و ماهی خوار - باب نهم مرزبان‌نامه

در این حکایت نیز چهره ماهی‌خوار نمونه‌ای از زاهدنمایی عوام‌فریب است که به علت کهولت و پیری یارای شکار کردن ندارد. با ظاهری غمگین و دردمند در کنار جویبار می‌نشیند تا اینکه ماهی‌ای از کنار او می‌گذرد و از او احوالی می‌پرسد. ماهی‌خوار با حيله و نیرنگ ماهی را می‌فریبد:

شگال نیز همراه خر برمی‌گردد تا مبادا خر پشیمان شود. در راه می‌گوید: «اگر از آن پندها چیزی یاد داری ...» (همو) از من دریغ مدار. خر با گفتن پندها شگال را سرگرم می‌کند تا به ده می‌رسند.

با شنیدن پند چهارم «... آنک از همسایگی گرگ و دوستی شگال همیشه برحذر باش» (همو، ۸۸) شگال پا به فرار می‌گذارد ولی سگ‌های ده این ماکیاولیست ناموفق را به ناکامی از هم می‌درند.

حکایت زغن ماهی خوار با ماهی - باب ششم مرزبان‌نامه

مرغ ماهی‌خوار، گرسنه، به جویباری رسید. یک ماهی صید کرد و می‌خواست آن را ببلعد که ماهی با ترفندی زیرکانه و فن بیانی ماکیاولیستی گفت:

من برای تو غذایی ناچیزم. اگر از خوردنم صرف نظر کنی، هر روز ده ماهی را از اینجا می‌گذرانم تا تو صید کافی به دست آری. بعد به ماهی‌خوار طمع‌کار گفت: اگر باور نداری مرا سوگند بده که به گفته‌ام عمل کنم: مرغ ماهی‌خوار برای سوگند دادن ماهی، دهان را باز کرد. دهان باز کردن همان و طعمه از دست دادن همان. (همو، ۳۶۲)

این داستان بیانگر این حقیقت است که، انسان زیرک و دانا، اگر ضعف دشمن خود را شناسایی کند به بهترین شکل بر او غلبه می‌نماید. ماهی در برابر ماهی‌خوار موجودی ضعیف و ناتوان است ولی توانست با حيله‌گری و فن بیان مؤثر بر حریف قدرتمند خود فائق آید.

حکایت روباه و خروس - باب ششم مرزبان‌نامه

روزی خروسی هشیار، زیرک و جهان‌دیده، در اطراف ده مشغول گشت و گذار بود.

روباهی به او نزدیک شد. خروس از ترس بر دیوار پرید. روباه با حيله‌گری و تملق و چاپلوسی (سیاست

اثر مهم سیاسی، حاضر است پادشاهی خود را با برزویه طیب تقسیم کند. «حاجت بی‌محابا نباید خواست.» زیرا به خوبی می‌داند که: «خرد به که مردی.» یعنی دانستن ترفندهای ماکیاولیستی بر همه مردانگی‌ها و تجهیزات نظامی برتری دارد.

در ترجمه عربی *کلیله و دمنه*، چهره اندیشه‌های ماکیاولیستی حتی در زندگی و فرجام کار ابن مقفع به وضوح نمایان است. عده‌ای او (= ابن مقفع) را با ترفندهای سیاسی، متهم به معارضه با قرآن کریم نموده و فرمان قتلش را صادر می‌کنند.

مترجم توانای *کلیله و دمنه* به زبان فارسی، یعنی نصرالله منشی، نیز از این خطر درامان نیست. او نیز قربانی همین دسیسه‌های حيله‌گرانه می‌شود.

هر دو مترجم به خوبی نشان می‌دهند که اندیشه‌های ماکیاولیستی برای کسب قدرت و حفظ آن از هر چیز دیگری مهم‌تر و اساسی‌تر است.

در *مرزبان‌نامه* نیز، به تبعیت از *کلیله و دمنه*، شاهزاده طبرستان (= مرزبان بن رستم) در توصیه‌های خود به برادرش (= پادشاه) سعی در حفظ قدرت پادشاه و تداوم آن دارد. و برای انجام این مهم، سیاستهای ماکیاولیستی را در رأس آموزش‌های سیاسی خود قرار می‌دهد.

منابع

- حلی، علی‌اصغر (۱۳۸۴)، *زاکانی‌نامه*، چاپ اول، نشر زوآر؛
 علیزاده، حسن (۱۳۷۷)، *فرهنگ خاص علوم سیاسی*، چاپ اول، روزنه، تهران؛
 عنایت، حمید، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، چاپ سوّم، انتشارات دانشگاه تهران؛
 ماکیاولی، نیکولو (۱۳۶۶)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر پرواز؛

«مرغ ماهی‌خوار گفت: ... بدانک چون سفینه عمر به ساحل رسید و آفتاب امل بر سر دیوار فنا رفت، مرد را جز تبّل و طاعت و توبه و انابت ... هیچ روی نیست ... و جز روی سیاه کرده عصیان را به آب اعتذار و استغفار که از نایژه حدقه گشاید فرو شستن چاره نه.» (همو، ۶۷۵)

ماهی‌خوار با تظاهر به رفتار عامه‌پسند می‌گوید که: در لحظه‌های آخر عمر دست از خُطام دنیاوی شسته و علت حضورش در کنار جویبار، طلب بخشش از ماهیانی است که از ستم و حمله‌های ناگهانی او، دچار رنج و عذاب بوده‌اند.

«امروز مرکب هوای من دندان نیاز بکند ... وقت آن درگذشت که مرا همت بر خُطام دنیا مقصور بودی ... امروز به نیت و اندیشه آن آمده‌ام تا از ماهیان این نواحی ... استحلالی کنم ...» (همو، ۶۷۶)

ماهی ساده‌دل فریب نیرنگ‌های ماکیاولیستی او را خورد و گفت:

«دست امانت به من ده و سوگند یاد کن که بدین حدیث وفا نمایی، ... [ماهی‌خوار] گفت: این گیاه بر هم تاب و زرخدان من بدان استوار ببند تا فارغ باشی. ماهی ... نزدیک رفت تا آن عمل تمام کند. ماهی‌خوار... او را از میان آب برکشید و فرو خورد...» (همو، ۶۷۷)

نتیجه‌گیری

کلیله و دمنه نخستین اثر در علم سیاست و آداب ملک‌داری در جهان است. (محبوب، ۱۳۷۸: ۲۵۷)
 در متن آن، انوشیروان پادشاهی توانمند و خوش‌نام است که به ترقی و توسعه فرهنگ ایران توجه تمام دارد.

به این مناسبت در جستجوی کتابی است که منبع خرد و معدن حکمت است. برای به دست آوردن این

منشی، نصرالله (۱۳۸۱)، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ بیست و سوم، امیرکبیر؛

وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۰)، مرزبان‌نامه، به کوشش خطیب رهبر، چاپ چهارم، انتشارات صفی علیشاه. ■

ماکیاویلی، نیکولو (۱۳۷۷)، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی؛

محبوب، محمدجعفر (۱۳۷۸)، خاکستر هستی، چاپ اول، تهران، مروارید؛